

غزه، و هفت پرسش و پاسخ در باب راست و دروغ مدعیان!

محمد علی اصفهانی

www.ghoghnoos.org

این سطور را شتابزده می نویسم. چرا که به قول شاملو «مجال، بی رحمانه اندک» است. و از همین رو، به پیروی از یک سنت مطبوعاتی دیرین، به شیوه ی «چند پرسش، و چند پاسخ» متوسل می شوم. حضور دو جریان آتش افروز، در رأس حاکمیت ایران و در رأس حاکمیت آمریکا، و اغتمام این فرصت به وسیله ی اسرائیل، سبب شد که در چند سال اخیر، در کنار کار های اصلی خودم، به طور مستمر به کار ترجمه ی سیاسی هم دست بزنم.

هیچ دلیلی نمی بینم که در این چند سطر، از بعضی از ترجمه های این سال هایم استفاده نکنم. و حتی برعکس: فکر می کنم که باز خوانی آن بخش از این ترجمه ها که مستقیماً به ماجرای فلسطین و اسرائیل مربوط می شود، در این ایام که شاهد نه اولین و نه آخرین، بلکه جدید ترین سببیت حاکمان نژادپرست بنیادگرای هولوکاست آفرین اسرائیل هستیم، اگر نه ضروری، بلکه دستکم مفید باشد.

اما لازم است که نخست، این را روشن کنم که در این نوشته ی مختصر روی سختم با موجودات زیر نیست:

- ۱ - کارگزاران رسمی و مأموران این روزها به شدت فعال شده ی «ایرانی» اسرائیل.
- ۲ - جدیدالاستخدام های مفلوکی که شبانه روزی ۴۸ ساعت در طلب عفو و مغفرت از آمریکا و اسرائیل و اروپا، در کریدور های به خون آغشته ی کثیف ترین انسان های قابل تصوّر در کشور های مختلف جهان، دم لابه کنان در پی این و آن روان و دوانند. با اوراق و «اسناد» اطلاعاتی مفید برای «مبارزه با تروریسم»، در جیب و کیف و بر روی دوش.

- اینان چندی است که در طمع خام تحقق رؤیایی شوم تر از خودشان، اساساً از هیأت یک نیروی ابوزیسیون، به هیأت یک عامل اجرایی آمریکا و اسرائیل درآمده اند .
- ۳ - شاخه های مختلف (و نفرات دست به قلم) جریانی که بنیانگذار و «تنوریسین» آن - با صراحت تمام - اسرائیل را به عنوان «تنها دموکراسی خاورمیانه» می ستود، و درک خود را اینچنین، از معنای «دموکراسی» (و ایضاً انسان و انسانیت) به نمایش عمومی می گذاشت (۱) و وظیفه ی اصلی پیروانش نیز در حال حاضر، سینه چاک دادن در زیر علم مبلغان «نبرد تمدن ها» ست. نبردی که در یک سوی آن، حکومت اسرائیل - به گفته ی سازمان وحدت یهودی فرانسه برای صلح - خود را به عنوان نایب «غرب» («غرب» به عنوان یک اصطلاح متداول، و نه به عنوان مردمان غربی) ، در نبرد با «اهریمنان مسلمان» در خاورمیانه معرفی می کند ؛ و در سوی دیگرش بخشی از بنیادگرایان اسلامی (عمدتاً سلفی ها و وهابیون) به «وکالت فضولی» از طرف خدا آن را بر خود، فرض شرعی می دانند.

* پرسش اول :

مگر اسرائیل، به خاطر دفاع از خود نیست که می جنگد؟

** پاسخ به پرسش اول :

قبل از هر پاسخی، نخست از خود بپرسیم که: کوچ کردن از اینطرف و آنطرف دنیا به قصد مفتخواری و برسر سفره ی آماده نشستن و زندگی کردن در سرزمین های غصبی مردم، و جا خوش کردن در خانه ی صاحبخانه پس از به قتل رسانیدن او و همسر و فرزندانش، آیا اساساً می تواند مشروعیتی داشته باشد که چیزی به نام «حقّ دفاع از خود» را معنا کند؟
و بعد - به هر دلیل - این پرسش را ندیده بگیریم و پاسخ به آن را نیز. آن وقت، نگاهی به صحنه ی موجود بیاندازیم:

مبارزه ی اسرائیل با فلسطینیان، شصت سال است که ادامه دارد. به عنوان یک دولت البته. وگرنه پیش از تشکیل دولت اسرائیل، دار و دسته های تروریستی متعددی وجود داشتند با مهیب ترین جنایات در حق فلسطینیان. بعداً تعداد زیادی از افراد آن دار و دسته ها، اعضای دولت های آینده ی اسرائیل را تشکیل دادند، و دستکم دو تن از سرکردگانشان هم به ریاست دولت اسرائیل رسیدند. (۲)
ماجرای، نه با حماس (دارای سابقه ی تقریباً ۲۰ ساله) شروع شده است، و نه با جنبش آزادی فلسطین، و بقیه ی نیروهای مقاومت فلسطینی.

قضیه، ساده است: همان تئوری معروف صهیونیزم: «سرزمینی بدون مردمان، برای مردمانی بدون سرزمین.»

و از آنجا که این تئوری، با واقعیت نمی خواند، یعنی فلسطین، سرزمینی بدون مردمان نیست، باید برای به پراتیک بدل کردن این تئوری: یا مردمان آن سرزمین را از آن سرزمین بیرون کرد، و یا اساساً آن ها را که از «نژاد برتر»، و از «قوم برگزیده» نیستند، «مردمان» به حساب نیاورد. اگر چه به لحاظ شکل و قیافه، شبیه به انسان باشند.

در ارتباط با حماس هم همانطور که بسیاری از دست اندر کاران مسائل خاورمیانه از جمله یوری آونری، و جان پیلجر تأکید کرده اند، آن که حاضر به گفتگو و مصالحه نیست، اسرائیل است و نه حماس:

«... ما اسرائیلی ها در جهانی از اشباح و هیولا ها زندگی می کنیم. ما با آدم های زنده و سازمان های عینی نمی جنگیم. بلکه به جنگ شیاطین و ارواح خبیثه پی می رویم که اصلاً برای این ظاهر شده اند که ما را نابود کنند. این جنگ، جنگ میان فرزندان روشنایی با فرزندان تاریکی است. میان خوبی مطلق و بدی مطلق. اینچنین نگاه می کنیم ما به مسأله. و طرف مقابل نیز...»

«بیاییم این جنگ را از این فضای مجازی، به روی زمین محکم و عینی بیاوریم. تا زمانی که ما این قلمرو دهشت و کابوس را ترک نکنیم، نه یک سیاست معقول میسر خواهد بود و نه یک گفتگوی عقلانی...»
«... این اصطلاح «به رسمیت شناختن»، اصلاً احمقانه است؛ و فقط بهانه پی است برای اجتناب از دیالوگ با حماس. ما نیازی نداریم به این که کسی - هر کسی - ما را به رسمیت بشناسد... اگر آ یک

توافقنامه با ب امضاء کند، این یعنی که آ، ب را به رسمیت شناخته است. مابقی، همه چرند است و جفنگ...»

«...وقتی که از جراحی خون جاری است، قبل از درمان جراحی، باید جلو ریزش خون را گرفت. بارها، حماس، پیشنهاد آتش بس کرد. همانچه در عربی به آن هُذنه گفته می شود. و این آتش بس، یعنی متوقف کردن هر نوع عملیات جنگی: هم پرتاب قسام و گراد و خمپاره از طرف حماس و سازمان های دیگر فلسطینی؛ و هم پایان دادن به قتل های نشانگیری شده و تاخت و تاز و تهاجم، و محروم کردن مردم فلسطین از غذا، از طرف اسرائیل...»

«هُذنه که حماس آن را قبول دارد در واقع امر، جایگزین و معادل صلح است. و مقوله پی است عمیقاً با افتاده و محکم در سنت های اسلامی... از آنجایی که هُذنه، دارای ضمانت اجرایی در اسلام است، تجاوز از آن و زیر پا گذاشتنش توسط مسلمانان با ایمان، غیر ممکن است... یک هُذنه می تواند ده ها سال طول بکشد و تا بی نهایت ادامه یابد. و این یعنی صلح. در صورتی که رابطه ی میان دو طرف، زمینه ی عینیت یافتن صلح را به وجود آورد. حماس اعلام کرده است که مخالف گفتگو ی صلح محمود عباس با اسرائیل نیست؛ به شرطی که نتیجه ی حاصل شده از این گفتگو به فراندم گذاشته شود. و اگر مردم فلسطین، آن را تأیید کنند، حماس اراده و تصمیم مردم فلسطین را خواهد پذیرفت. این را خود حماس اعلام کرده است...»

«...حماس نیز مثل همه ی نیرو های سیاسی دیگر فلسطینی، خواهان قدرتی است سیاسی در دولت فلسطینی پی که در مرز های ۱۹۶۷ تشکیل خواهد شد. و بنابر این، نیازمند آن است که از اعتماد اکثریت مردم برخوردار باشد... ذره پی تردید وجود ندارد که اکثریت وسیع فلسطینیان، خواستار دولتی برای خود هستند و صلح. و حماس به خوبی این را می داند و هیچ عملی که اکثریت را از او دور کند انجام نخواهد داد...» (۳)

*** پرسش دوم:**

اما به هر حال، فعلاً در تهاجم جاری، هدف اسرائیل کوتاه کردن دست حماس، و خلاص کردن خود از شرّ اوست. مگر نه؟

**** پاسخ به پرسش دوم:**

- نه! اسرائیل در تهاجم جاری، با ملت فلسطین، از خرد و کلان و پیر و جوان و زن و مرد و کوکان به دنیا آمده و به دنیا نیامده و جنین های در شکم مادران فلسطینی، می جنگد.

حتّی در صورتی که یک نفر به ادعای «ملاحظات انسانی، و نشانه گیری های هوشیارانه ی اسرائیل» باور هم داشته باشد) ۴ (باید از او پرسید که چگونه می توان در باریکه پی به وسعت تقریباً ۲۵۰ کیلومتر مربع و با جمعیت یک و نیم میلیون نفر، که به گفته ی کارشناسان، متراکم ترین جمعیت روی زمین را تشکیل می دهند (برای هر چهارهزار نفر، کمتر از یک کیلومتر در یک کیلومتر)، از هوا و زمین، در تهاجمی وحشیانه با سلاح های متعارف و غیر متعارف (اورانیوم تضعیف شده مثلاً) نظامی را از غیر

نظامی تشخیص داد؟ خبرها همه حکایت از کشتار مستمر مردم عادی می‌کند.

*** پرسش سوم:**

حماس، یک جریان ساخته و پرداخته ی خود اسرائیل است که چون تاریخ مصرفش به سر رسیده است، اسرائیل می‌خواهد کار او را یکسره کند. ما را چه به جنگ فرانکشتین و خالق او؟

**** پاسخ به پرسش سوم:**

این پرسش را با یوری اونری در میان بگذاریم، و از او پاسخ بگیریم. یوری اونری که بسیاری از مقالاتش در روزنامه ی اسرائیلی «هاآرتص» نیز منتشر می‌شود، نویسنده، روزنامه نگار و فعال سیاسی صلح طلب اسرائیلی، و از بنیانگذاران حرکت معروف Gush Shalom یا «جمعیت صلح» به فارسی، و «کنله السلام» به عربی است، و چندان نیازی به معرفی ندارد. یوری اونری، فردی است «معتدل» که مورد تأیید اکثر «میانه روها» در اسرائیل و فلسطین و کشور های مختلف جهان است. بعد از پیروزی حماس در انتخابات فلسطین، (Gush Shalom جمعیت صلح - جنبشی اسرائیلی که یوری اونری از بنیانگذاران آن است) اعلام کرد که اسرائیل باید با حماس مذاکره کند. یوری اونری در مقاله پی مفصل (که ترجمه ی آن به وسیله ی من در همان زمان نگارشش منتشر شد) از جمله، دلیل این نظر خود و جمعیتش را نیز توضیح می‌دهد. در قالب یک پرسش و پاسخ:

«پرسش: آیا شما حماس را دوست دارید؟

«پاسخ: اصلاً. من باور های لاییک بسیار قوی دارم؛ و مخالف هر نوع ایده نولوژی پی هستیم که سیاست را با مذهب در هم بیامیزد. چه مذهب یهودی؛ چه اسلام؛ و چه مسیحیت. چه در اسرائیل؛ چه در جهان عرب؛ و چه در آمریکا. اما این، مانع از آن نشده است که با حماس صحبت کنم. همانطور که با دیگرانی هم که با آن ها همعقیده نیستم صحبت می‌کنم... این، مانع از آن نشده است که میهمان حماس شوم؛ سعی کنم که آن ها را بفهمم؛ و با هم تبادل نظر کنیم... در میان ایده های حماس، ایده هایی هست که من دوست دارمشان؛ و ایده هایی هست که من دوست ندارمشان.»

«پرسش: بعضی ها می‌گویند که حماس را اسرائیل «ساخته» است. آیا این گفته ی آن ها واقعیت دارد؟

«پاسخ: اسرائیل، حماس را «نساخته» است. اما قطعاً در آغاز کار حماس، به او کمک کرده است. به این شکل: در طی ۲۰ سال نخست اشغال فلسطین، رهبران اسرائیل، سازمان آزادی فلسطین PLO را دشمن اصلی خود می‌دانستند. از همین رو نسبت به سازمان های فلسطینی پی که آن ها فکر می‌کردند که می‌توانند باعث به تحلیل رفتن سازمان آزادی فلسطین شوند نظر مساعد نشان می‌دادند... به عنوان مثال می‌شود از تلاش مضحک آریل شارون یاد کرد که می‌خواست شهرک های متحد عربی پی بسازد که در نقش عوامل اجرایی اشغالگران انجام وظیفه کنند.»

«دستگاه اطلاعاتی اسرائیل، که در تمام این ۶۰ سال اشغال فلسطین تقریباً هیچ وقت قادر نبوده است

که وقایع جهان عرب را پیش بینی کند، در مورد حماس هم دچار اشتباه محاسبه شده بود... دستگاه اطلاعاتی اسرائیل اینطور فکر می کرد که ظهور غیر منتظره ی یک سازمان اسلامی خواهد توانست سازمان آزادی فلسطین را که یک سازمان لاییک است تضعیف کند. و از همین رو در آن ایام اولیه، نظامیان اسرائیل حاکم بر سرزمین های اشغالی، هر فلسطینی پی را که در امور سیاسی - حتی در جهت صلح - فعالیت می کرد به زندان می انداختند؛ اما با میلینان های مذهبی کاری نداشتند. مسجد ها تنها مکان هایی بودند که فلسطینیان می توانستند در آن جا گرد هم بیایند و برای فعالیت های سیاسی آماده شوند.

اتخاذ چنین سیاستی از طرف اسرائیل، البته، محصول نا آگاهی کامل آن از فهم اسلام و واقعیت زندگی فلسطینی بود... حماس - به صورت رسمی - درست پس از آغاز نخستین انتفاضه در پایان سال ۱۹۸۷ بنا نهاده شد. سرویس های امنیتی اسرائیل (که با نام های شاپاک و شین بت شناخته شده اند) در ابتدا با حماس برخوردی ملایم داشتند. و فقط یک سال، بعد از تشکیل حماس بود که آن ها شیخ احمد یا سین، بنیانگذار حماس را دستگیر کردند...»

«پرسش: آیا پیروزی حماس در انتخابات به این معناست که اسلام در میان فلسطینی ها در حال پیشروی است؟

«پاسخ: نه الزاماً. اینطور نیست که فلسطینی ها، از دیروز به امروز، یکباره مذهبی تر شده باشند. البته این درست است که یک حرکت کند اسلامیزاسیون در منطقه وجود دارد. از ترکیه تا یمن. و از مراکش تا عراق. و این، در کشور های عربی، عکس العمل نسل جوان عرب است در برابر شکست ناسیونالیسم لاییک در حل و فصل مسائل ملی و اجتماعی آن ها. ولی چنین چیزی باعث زلزله در جامعه ی فلسطینی نشده است...» (۵)

*** پرسش چهارم:**

چه این و چه آن، حماس یک جریان بنیادگراست. آیا یک عنصر مترقی می تواند از حذف چنین جریانی به وسیله ی هرکسی، حتی اسرائیل (حالا کاری به تلفات غیر نظامی نداریم و طبعاً کشتار غیر نظامیان، محکوم است) ناخشنود باشد؟

**** پاسخ به پرسش چهارم:**

به سخره گرفتن قواعد دموکراسی را نمی توان در پوش ترقی خواهی، نهان کرد. پیشروی بنیاد گرایی اسلامی در کشور های عربی و در فلسطین، محصول چیست؟ از جمله، به عنوان مثال و مثبت نمونه ی خروار:

۱ - جنایات بی مکافات، و حتی غالباً مورد تشویق قرار گرفته ی اسرائیل و آمریکا در منطقه، و باوراندن

این نکته به مردم، که از راه حل های کلاسیک، کاری بر نمی آید.

۲ - استبداد و خفگان حاکم بر این جوامع توسط حکومت هایشان، که در اکثر موارد، بهره مند از انواع و اقسام حمایت های مادی و معنوی و سیاسی و اقتصادی و نظامی آمریکا (و طبعاً متحدین «مترقی» او) هستند.

۳ - در مورد مسأله ی مربوط به حماس: بر هم زدن قواعد دموکراسی در فلسطین، پس از آن که مردم بنا به دلایل مختلف (از جمله دلایل بالا، و دلایل متعدد دیگر) به حماس با اکثریت قاطعی که خود حماس هم به خواب نمی دید رأی دادند.

وقتی که به مردم، امکان مشاهده ی نتایج طبیعی انتخاب خودشان (و در صورت ضرورت، تصحیح انتخاب خودشان) داده نمی شود، چه می خواهید بکنیم؟

می خواهید مردم را به جرم «انتخاب غلط» (یعنی مخالف میل شما) تکه تکه کنند و ما هر دو طرف را محکوم کنیم؟ کسی که مردم را قتل عام می کند که چرا به حماس رأی داده اید را محکوم کنیم و همزمان با آن: قتل عام شدگان را که چرا به کسانی رأی داده اند که ما نمی پسندیم؟

اصلاً خوشبین تر (یعنی ساده لوح باشیم) و بگوییم که قصد اسرائیل، در حال حاضر، فقط مبارزه با سازمان مرتجع و فلان و بهمان و غیره و غیره «حماس» است. آیا محکوم کردن هر دو طرف در اینجا معنایی به جز تأیید حق دخالت اسرائیل و آمریکا در آراء مردم فلسطین می تواند داشته باشد؟ آن هم به این قیمت؟

آیا با زور و گردن کلفتی، و با تحریم چند ساله (از روز پیروزی حماس در انتخابات) می توان مردم فلسطین و کشور های عربی را به یک انتخاب درست تشویق کرد؟
و آیا چنین شیوه یی و چنین شیوه هایی نیست که آن ها را هرچه بیشتر به سوی برخورد های عکس العملی که یکی از آن ها همین بنیادگرایی اسلامی است، سوق می دهد؟

بخش کوچکی از سخنان **محمود درویش** در گفتگوی مفصلی که لوموند با او در بهمن ماه ۱۳۸۴ به مناسبت پیروزی حماس انجام داده بود را مرور کنیم:

«جهان عربی - اسلامی، عمیقاً احساس بی عدالتی می کند؛ و غرب را مسئول این بی عدالتی می داند. غرب ی که با یک نوع انتگریم امپریالیستی، به این احساس جهان عربی - اسلامی پاسخ می دهد؛ و این احساس را تقویت می کند. در چنین فضایی، ما با یک هویت زخمخورده، سر و کار داریم...»
«... اعراب و مسلمانان، با یک استبداد مطلق و فراگیر آمریکایی، و با استبداد های منطقه یی، رو در رو

هستند؛ و نمی دانند که بالاخره در کجا جا دارند... علاوه بر این: آن ها ثروت [غرب] را بر روی تمامی اکران ها می بینند و آن را با زندگی فلاکتبار خودشان مقایسه می کنند...»

«آن ها احساس می کنند که به بیرون تاریخ، پرتاب شده اند. و در نتیجه، به پناه تاریخ ساکن خود می خزند. رفتاری که بنا به تعریف، گذشته گرایی است... این زخمخوردگی، به فائقاربا تبدیل می شود؛ در حالی که رهیابی ها و تلاش ها به هدر می روند و نشانه های راه، گم می شوند...»

«...دموکراسی، آسان نیست. و پلورالیسم، مقوله پی پیچیده است... سیاه و سفید نگری و دوقطبی گرایی در اندیشه، یک جور اسلامو فوبی، یک جور هراس از اسلام را برای آن ها [غرب] به همراه می آورد که عواقب آن، عکس العمل های بسیار خشنی را در میان مسلمانان دامن می زند... سلفی ها و حماس، بسیار با هم تفاوت دارند. حماس، در درجه ی اول، یک حرکت ناسیونالیستی است. یک حرکت ناسیونالیستی با یک نگاه مذهبی. اما غرب، به اسلامیسیم، به عنوان یک مجموعه ی همگون، به عنوان یک بلوک، نگاه می کند...» (۴)

*** پرسش پنجم: اما حماس، خودش قواعد دموکراسی را برهم زد، و فلسطین را دو پاره کرد. با کودتا علیه جنبش فتح. آیا چنین کاری قابل توجیه است؟**

*** * پاسخ به پرسش پنجم:**

چنین کاری، اگر به همین صورت ساده که در این پرسش آمده است انجام شده باشد، مطلقاً قابل توجیه نیست. اما یک پدیده را - از جمله، همین پدیده ی دو پاره شدن فلسطین را - نباید درست از لحظه ی به چشم آمدن آن مطالعه کرد. هرپدیده یی در سلسله یی به هم پیوسته یی از پدیده های قبل و بعد از خود قرار دارد.

اسرائیل، همانطور که در ماجرای شکل گیری حماس، به قصد تضعیف سازمان آزادی فلسطین، تا حدود یک سال، به حماس اجازه داد که پر و بال بگیرد) به پاسخ پرسش سوم در بالا مراجعه کنید) در پی حمایت روز افزون و غیر منتظره ی مردم فلسطین (حالا به هر دلیلی) از حماس، به فکر تقویت بخشی از سازمان آزادی فلسطین در برابر حماس افتاد. بخشی از سازمان آزادی فلسطین که عمدتاً با محمود عباس تعریف می شود.

یوری آونری در این زمینه چنین می نویسد:

«فلسطینی ها قانع شده اند که از طریق مسالمت آمیز، هیچ چیزی از اسرائیل عایدشان نخواهد شد... اول، بعد از مرگ یاسر عرفات، فلسطینی ها اینطور فکر کردند که اگر محمود عباس را به عنوان رییس جمهوری خودشان انتخاب کنند، اسرائیل و آمریکا، آنچه از عرفات دریغ می داشتند را به او خواهند داد. ولی بعد، فهمیدند که آنچه دارد رخ می دهد درست بر عکس انتظار آن هاست: یک گفتگوی واقعی، هیچ محتوا و مفهومی ندارد وقتی که هر روز و هر روز، کولونی ها رشد و گسترش بیشتری پیدا می کنند... فلسطینی ها با خود گفتند: اگر راه های مسالمت آمیز، بی نتیجه مانده اند، پس طبیعی است که راهی

به جز روش های غیر مسالمت آمیز باقی نمی ماند. و اگر قرار شود جنگی در بگیرد، کسی بهتر از رزمندگان حماس نیست...»

«...فساد های بزرگ در دستگاه رهبری کننده ی فتح، چنان ابعادی یافت که باعث انزجار اکثر فلسطینیان شد... تا وقتی که یاسر عرفات زنده بود، قضیه فرق داشت. برای این که همه این را می دانستند که یاسر عرفات شخصاً انسانی شریف و درستکار است. ارزش و اهمیت بسیار زیاد عرفات در نبرد ملی فلسطین باعث می شد که مردم به نقاط ضعف دستگاه تحت مدیریت او زیاد توجه نکنند...»

«...طنز آمیز است این که امروز می بینیم که درست بر عکس آن زمان، رهبران اسرائیلی، از سازمان آزادی فلسطین حمایت می کنند به این امید که بتوانند اینچنین حماس را ضعیف سازند! نشانه یی روشن تر از این، برای اثبات حماقت خبرگان ما، در آنچه به اعراب مربوط می شود وجود ندارد. آمیزه یی از نخوت و خفت... حماس برای اسرائیل، بسیار بیشتر از آنچه سازمان آزادی فلسطین خطرناک بوده است، خطرناک است...» (۷)

تحریم فلسطین یکپارچه، بلافاصله بعد از انتخاباتی که حماس در آن برنده شد، به وسیله ی اسرائیل و «غرب»، و بلوکه کردن تمام دارایی ها و حتی درآمد های گمرکی دولت منتخب و ائتلافی فلسطین، کار خودش را کرد. و طبعاً در این میان، آن که به آرمان خود سست ایمان تر است زودتر فرو می شکند: باید از شر حماس، خلاص شد! اگر حماس نبود ما را - ما را که بقیه ی حکومت فلسطین را تشکیل می دهیم - تحریم نمی کردند. بهتر است دخل حماس را بیاوریم.

عنصر بدنام و فاسدی به نام محمد دحلان، مسئول بلندپایه ی امنیتی فتح (فتح رو به تباهی نهاده) در تیانی با اسرائیل، تمام توان خود را به کار برد تا دولت وحدت ملی فتح - حماس را متزلزل کند. او سرانجام، برای یکسره کردن کار، و «فتح» غزه و حذف فیزیکی حماس در آن، به نبرد مسلحانه با حماس پرداخت. در خوشبینانه ترین شکل - که به نظر بسیاری از ناظران، محصول نگاهی سطحی به ماجراست - به این امید که با حذف فیزیکی حماس، تحریم ها نیز پایان پذیرند، ومقاومت، جای خود را به مذاکره یی پوچ در پوچ با اشغالگر بدهد. مذاکره یی میان اشغالگر پیروز و مسلط و نیرومند، با موجودیت درهم شکسته و ناتوانی به رهبری محمود عباس. یعنی همان کسی که **جان پیلجر** او را نامزد ریاست یک «دولت ویشی از نوع فلسطینی آن» (۸) می نامد، و **رابرت فیسک** با اشاره به او چنین می نویسد:

«مسلمان های خاورمیانه، چه قدر مزاحم و دردسر آفرینند! اول، ما از فلسطینی ها می خواهیم که دموکراسی را در آغوش بگیرند. و بعد، آن ها به یک حزب قلابی - حماس - رأی می دهند. و حماس هم در یک جنگ کوچک داخلی پیروز می شود و بر سراسر غزه تسلط می یابد. آن وقت، ما غربی ها باز می خواهیم که با رئیس جمهوری بی اعتبار فلسطین - محمود عباس - مذاکره کنیم...»

«...ما مایلیم که با آژان وفادار خودمان، آقای محمود عباس «مُدیره» مذاکره کنیم. «مدره» به روایت بی بی سی، سی ان ان، و فاکس نیوز، با مردی که یک کتاب ۶۰۰ صفحه یی در باره ی قرارداد اُسلو نوشته است بدون آن که حتی یکبار هم کلمه ی «اشغالگری» را به کار برده باشد... یک رهبر که ما می توانیم به او اعتماد کنیم. چرا که او کراوات به گردن می بندد و به کاخ سفید می رود و همه اش چیزهای خوب

خوب می گوید...»

[و با اشاره به اتهام کودتا به حماس، برنده ی انتخابات و دارای اکثریت مطلق، و در قدرت:] «آخر ما با کودتای یک دولت منتخب مردم علیه خودش چه می توانیم بکنیم؟» ! (۹)

میشل وارشاوسکی، ماجرای آنچه در آن ایام در غزه گذشت را به تفصیل نوشته است. (۱۰) آن ها که مسایل فلسطین را دنبال می کنند به خوبی می دانند که او سمپاتیزان حماس نیست، و تا زمان مرگ یاسر عرفات، گزینه ی اصلی او سازمان آزادی فلسطین بود، و بر دولت اسرائیل فشار می آورد تا با عرفات گفتگو کند.

و اما این همه را چگونه می توان توضیح داد؟

شاید همانگونه که **محمود درویش**، به روزنامه ی ایتالیایی ایل مانیفستو گفت:

«ما - فلسطینی ها - وارد یک مرحله ی پوچی شده ایم: پوچی سربازانی که در میدان جنگ های داخلی، یکدیگر را می کشند. پوچی پی منتهی شونده به پوسیدگی و مرگ. مفاهیم و معانی و ارزش ها، از ما می گیرند. و تصویرمان هم حَتّی. حَتّی تصویر مان هم از ما می گیرند...»

«... بعد از عبور از یک مرحله ی گذار، معلق مانده در مبارزه ی آزادیبخش و وعده ی برقراری یک دولت مستقل، تقریباً می شود چنین گفت که: مشغولیم؛ اما...هیچ نداریم... دلایل اصلی آنچه امروز بر ما می رود، بی هیچ تردیدی، سیاسی است:

- یک ملت، در تمامیت خود، در زندان به سر می برد. و دوستاقبانات این زندان، وقتی که تنش بزرگی پیش می آید، به تماشای زندانیان، سرگرم می شوند. زندانیانی که خود، با خود می جنگند.»

«و بعد، آن ها - دوستاقبانات - با اختلاف های این ها - زندانیان - و با حدّ و توان تعامل و تحمل و مرزبندی های این ها، به بازی می پردازند.»

«در غزه، ما گرسنه ایم. و انسان گرسنه پی که مسلّح باشد، می تواند به یک مزدور بدل شود، و

مشکلات خودش را بر سر مردم خودش فرو بریزد.»

«اما همچنین، بعضی چیز های بنیادی پی که به سر و سامان نرسیده اند هم وجود دارند که فراتر از اختلافات داخلی و خطّ و خطوط سیاسی هستند، و برادر را به جای جنگ با دشمن، به سوی جنگ با برادر می رانند.»

«قرارداد اسلو چاه ویلی را حفر کرد که ما اینک در آن فرو افتاده ایم. ما هنوز نتوانسته ایم این رابفهمیم که موقعیت کنونی ما چیست، و اسرائیل چگونه برایمان چنان فضایی ساخته است که حَتّی توانایی های بالقوه ی ما هم در آن از میان برود. اسرائیل. اسرائیلی که ناشنواست. که کر است. که گوش بر هر سخن درستی فرو بسته است.»

«اسرائیل، پای قرارداد، امضا می گذارد؛ ولی به آن عمل نمی کند. اسرائیل، اراده می کند که آن دیوار معروف جداسازی را برپا کند؛ و بر اراده ی خود، جامه ی عمل می پوشاند. و صلح، همچنان، چون کلمه ی مرده، به زندگی خود ادامه می دهد. حَتّی وقتی که تمام کشور های عربی برای عادی سازی روابط

خود با اسرائیل اعلام آمادگی می کنند و در این زمینه، فعال می شوند.» (۱۱)

*** پرسش ششم:**

همه می بینیم که رژیم ایران چه قدر در دفاع از حماس سر و صدا به راه انداخته است. کمک مالی و تسلیحاتی هم که به حماس می کند. آیا این معنایی به جز آن دارد که حماس به این رژیم، وابسته است؟

*** * پاسخ به پرسش ششم:**

اولاً ملایان، آرمانگرا نیستند و حمایت آن ها از حماس را تا آنجایی که به تبلیغات مربوط می شود، تنها می توان یک فرصت طلبی محض برای استفاده ی داخلی و خارجی دانست و بس. کمک های مادی، و نیز احتمالاً تسلیحاتی رژیم به حماس هم دلیل دیگری دارد: تلاش در جهت جلب حمایت او، و یافتن جای پای در فلسطین.

ولی اگر قرار باشد که دریافت کمک از کشوری را دلیل وابستگی به آن بدانیم، آیا می توانیم حتی یک جنبش جدی مقاومت را در تمام این شصت هفتاد سال اخیر پیدا کنیم که بنا بر چنین تعبیری، «وابسته» نباشد؟ یعنی از این و آن، کمک های مالی و تسلیحاتی نگرفته باشد و نگیرد؟ اصلاً چنین چیزی برای یک جنبش مقاومت که تنها دستمایه اش در جهان بزرگ و تا دندان مسلح، اعتقاد خویش و جان خویش است میسر است؟

به این حساب، باید همان حرف دشمنان مبارزان سراسر عالم را قبول کنیم که همه ی جنبش های مقاومت را وابسته به مثلاً اتحاد جماهیر شوروی و فلان و بهمان می دانند. مگر با همین منطق نبود که اعلیحضرت همایونی، فرزندان پاکباز میهن ما را به جوخه های اعدام می سپرد؟

مگر با همین منطق نبود که مشاوران ویژه ی اسرائیل، برای مبارزه با تروریست های «وابسته به شوروی» و وابسته به «تروریست های فلسطینی و عربی که خودشان هم وابسته به شوروی بودند» شکنجه گران ساواک را آموزش می دادند؟

مهم، دریافت کمک نیست. مهم، حفظ استقلال است. و طبعاً جنبشی که در سرزمین خود مستقر است، و در میان مردم خود پایگاه دارد، می تواند استقلال خود را حفظ کند. همچنان که بسیاری از جنبش های مردمی چنین کرده اند.

جالب این است که این اتهام - به صورت سیستماتیک - به منظور توجیه «همکاری های ویژه» خود با موساد و سیا و پنتاگون، توسط سازمانی به حماس زده می شود که محل های استقرارش، درآمدش، و بود و نبودش از سر تا به پا، به صاحب دیروز عراق، و بعد از سقوط او، به صاحب امروز عراق و «متحدان» منطقه پی او وابسته است، و طبعاً بدون اجازه ی آن ها حق تکان خوردن هم ندارد.

بله! این درست است که دریافت کمک می تواند وابستگی هم بیاورد. اما نه برای تشکل هایی از نوع حماس. نه برای جنبش های مقاومتی که در سرزمین خود و درون مردم خود مستقرند، و از حمایت آن ها برخوردارند.

و ضمناً فراموش نکنیم که همین حماس، در آن واحد، از کمک های حکومت های متخاصم، بهره می گرفت. مثلاً عربستان سعودی (تا قبل از جریان اخیر) و ایران.

و یک حرف مبتذل، که از فرط تکرار شدن، در ذهن بعضی ها جا افتاده است، و معنایی جز این ندارد که: - این کمک ها به مثلاً حماس، باعث می شود که چند تا مدرسه و بیمارستان، کمتر در ایران ساخته شود!

پنداری ما حاکمانی مردم دوست و دلسوز داریم، که دچار کسر بودجه ی خدمات عمومی هستند، و شب و روز هم مشغول ساختن بیمارستان و مدرسه در ایرانند. نه زندان و دار و شکنجه گاه و وسایل پیشرفته ی قطع دست و پا، و چشم در آوردن.

*** پرسش هفتم:**

آیا این حرف ها هیچ معنایی به جز دفاع از یک جریان بنیادگرا دارد؟

*** * پاسخ به پرسش هفتم:**

بله؛ دارد! معنایی به جز دفاع از یک جریان بنیادگرا دارد. این، هنر نیست که ما یک مقدار حرف های هزار بار گفته شده و نوشته شده در مورد حماس و شکل گیری آن را که از این طرف و آن طرف شنیده ایم و در اینجا و آنجا خوانده ایم، سر هم کنیم و گمان ببریم که نوبر بهار آورده ایم یا راز کهکشان ها را کشف کرده ایم.

خیر! چنین نیست. با دانسته هایی کاملاً هم دقیق و علمی، در حد کلاس های اول و دوم و سوم و ششم ابتدایی، نمی توان معادلات پیچیده ی ریاضی را حل کرد.

من هم دلم می خواست و می خواهد که به جای حماس بنیادگرا، نیرو های موجود یا ناموجود به لحاظ فکری نزدیک به من - و نه به حماس - پرچمدار مقاومت در برابر اشغالگری می بودند یا باشند یا بشوند. اما واقعیت، همیشه حقیقت نیست. برای تغییر واقعیت به سمت حقیقت - وقتی که این هر دو یکی نیستند - نخست باید واقعی بودن واقعیت را پذیرفت.

و در این مورد معین، واقعیت، این است که برخلاف میل من و شما، مجموعه ی عوامل - که به بعضی از آن ها نیز در این نوشته اشاره رفت - دست به دست هم داده اند و ملت فلسطین را به انتخاب حماس، علاقمند کرده اند، یا تشویق کرده اند، یا وادار کرده اند، یا هر «کرده اند» دیگری از این ردیف. به سخن پیش گفته ام برمی گردم که:

اصلاً خیلی خوشبین، یعنی ساده لوح، باشیم و بگویم که قصد اسرائیل، در حال حاضر، فقط مبارزه با سازمان مرتجع و فلان و بهمان و غیره و غیره «حماس» است. آیا محکوم کردن هر دو طرف در اینجا معنایی به جز تأیید حق دخالت اسرائیل و آمریکا در آراء مردم فلسطین می تواند داشته باشد؟ آن هم به این قیمت؟

به سخره گرفتن قواعد دموکراسی را نمی توان در لباس ترقی خواهی، نهان کرد. نه! نمی توان و نمی توان و نمی توان. چون همیشه و در همه جا، «مزاحمان»ی وجود دارند که این لباس نخ نما را از تن برتن کنندگانیشان بیرون می آورند!

آیا با زور و گردن کلفتی، و با تحریم چند ساله (از روز پیروزی حماس در انتخابات) می توان مردم فلسطین و کشور های عربی را به یک انتخاب درست تشویق کرد؟ و آیا چنین شیوه پی و چنین شیوه هایی نیست که آن ها را هرچه بیشتر به سوی برخورد های عکس العملی که یکی از آن ها همین بنیادگرایی اسلامی است، سوق می دهد؟ وقتی که به مردم، امکان مشاهده ی نتایج طبیعی انتخاب خودشان (و در صورت ضرورت، تصحیح انتخاب خودشان) داده نمی شود، چه می خواهید بکنیم؟

می خواهید مردم را به جرم «انتخاب غلط» (یعنی مخالف میل شما) تکه تکه کنند و ما هر دو طرف را محکوم کنیم؟ کسی که مردم را قتل عام می کند که چرا به حماس رأی داده اید را محکوم کنیم و همزمان با آن: قتل عام شدگان را که چرا به کسانی رأی داده اند که ما نمی پسندیم؟

۱۹ دی ۱۳۸۷

۱ - در مورد میزان «دموکراتیک» بودن دولت اسرائیل در اندرون خود کشور اسرائیل - از جمله - می توانید مطالب متعددی در شماره های مختلف لوموند دیپلماتیک بیابید.

۲ - برای نمونه، اشاره پی به کشتار معروف «دیر یاسین»:

«دیر یاسین»، قریه ی کوچکی در فلسطین بود. با جمعیتی در حد ۱۲۰۰ نفر. در نهم آوریل ۱۹۴۸ این قریه مورد هجوم دو گروه تروریستی اسرائیلی قرار گرفت که رهبر یکی از آن ها مناخیم بگین نخست وزیر بعدتر اسرائیل بود؛ و رهبر آن دیگری، اسحاق شمیر، باز هم چون آن یکی، نخست وزیر بعدتر اسرائیل.

این دو گروه تروریستی، به رهبری دو نخست وزیر آینده ی اسرائیل، دست به قتل عام تمامی مردم این قریه ی کوچک و فقیر زدند؛ و بنا به نوشته ی مطبوعات همان زمان، موفق شدند که ۲۵۴ نفر از آن ها را به قتل برسانند، و مابقی را وحشتزد، زخمی، و لت و پار شده فراری دهند. البته بعد تر، جایزه ی صلح نوبل نیز به رهبر یکی از این دو گروه - مناخیم بگین - تقدیم شد!

اشارات اندکی در مورد فعالیت های تروریستی پی که قبل از تشکیل اسرائیل، به وسیله ی دولتمردان بعدی اسرائیل انجام گرفت :

ما سالگرد تأسیس اسرائیل را جشن نمی گیریم - نامه ی بیش از صد تن از برجسته ترین چهره های
یهودی دانشگاهی، فرهنگی، ادبی، هنری، و سیاسی انگلستان، به گاردین:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar07/guardian-is60.html>

۲ - صبح به خیر، حماس! - یوری آونری:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar06/avner-morning.html>

۴ - اسرائیلی ها پی در پی باوه هایی سرهم می کنند از قبیل عملیات «جرّاحی»، یا بمباران های
«دقیق». خوب، اگر حرف آن ها واقعیت دارد، پس باید بگوییم که قتل عام این همه شهروند عادی، در
حمام خون لبنان، همه فقط حوادث اتّفاقی است.

ولی این که لیست های اهداف مورد نظر اسرائیل، به گونه ی روشن و آشکار، شامل هدف های
شهری هستند، بیش از پیش، به روشنی ثابت می کند که: حمله های هوایی اسرائیل، با اراده ی از
پیش تعیین شده ی کشتن بی گناهان انجام می پذیرند.

بیکر یک کودک، همچون عروسکی پارچه یی و مندرس: سمبل جنگ اخیر لبنان - رابرت فیسک:

http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar02/fisk_child.html

۵- همان مقاله ی لینک ۲

۶ - ماجرای کاریکاتور ها، و انتخابات فلسطین، در گفتگوی لوموند با محمود درویش :

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar15/darwishlemonde.html>

۷ - همان مقاله ی لینک ۲

۸ - در سال ۱۹۴۲ در جریان جنگ جهانی دوم، فرانسه به اشغال آلمان در آمد؛ و مارشال پتن فرانسوی
در رأس دولتی عملاً دست نشانده ی آلمان قرار گرفت که مرکز آن در منطقه ی «ویشی» فرانسه قرار
داشت. در حکومت ویشی، جنایات بی شماری علیه یهودیان فرانسه انجام شد که معروف ترین آن
تحویل دادن هزاران یهودی برای ارسال به اردوگاه های کار و مرگ در آلمان است. ملابان حاکم بر ایران،
با تلاش پیوسته در جهت نفی ستم بی حد و حصری که به وسیله ی نازی ها بر یهودیان اروپا رفت،
علاوه بر نمایش ماهیت ضد انسانی خود، بهترین کمک تبلیغاتی را به رژیم نژادپرست اسرائیل می کنند
که انتقام ستم هیتلر را که نه عرب بود و نه مسلمان و نه فلسطینی، از مردم بی پناه و بی گناه
فلسطین که کوچکترین دخالتی در ماجرا نداشتند می گیرد...

دیوار برلن های جدید را در هم فروریزیم - جان پیلجر:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar06/pilger-gaza.html>

۹ - به فلسطین خوش آمدید! - رابرت فیسک:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar03/welcome.html>

۱۰ - در فلسطین، چه کسی علیه چه کسی کودتا کرد؟ - میشل وارشاوسکی:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar03/warschawski-l.html>

۱۱ - گفتگوی ایل مانیفستو با محمود درویش، در باب سیاست، و در باب شعر :

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar03/darwish-manifesto.html>